

بررسی و نقد کتاب نظریه‌پردازی علمی اقتصاد اسلامی

وحید مقدم*

چکیده

یکی از موضوعات مهم در اقتصاد اسلامی نحوه تولید نظریه و جرح و تعدیل نظریات اقتصادی رایج است. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت با انتشار ویرایش سوم کتاب نظریه‌پردازی علمی اقتصاد اسلامی در سال ۱۳۹۱، که به کوشش حجت‌الاسلام حسن آقائیزی تألیف شده است، تلاش کرده‌اند گامی در این زمینه بردارند. در این کتاب نویسنده بر آن است تا با تلفیق آموزه‌های اسلام و روش علمی برگرفته از فلسفه علم روشی برای نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی ارائه دهد، اما با دو مشکل اساسی روبه‌رو است: اولاً، اسلام عملاً به آموزه‌هایی از جنس باید و نباید کاهش داده می‌شود و بدین ترتیب گزاره‌های وجودی و معرفتی آن از ایفای نقش در اقتصاد بازداشته می‌شوند؛ ثانیاً، با پذیرش تجربه به‌مثابه مقوم و معیار علمی بودن یک گزاره به دامن تجربه‌گرایی و نقاط ضعف آن می‌غلطد، البته بحث‌های فقهی و مکتبی کتاب، به‌ویژه مبحث اعتباریات آن، گامی به جلو در کتب اقتصاد اسلامی محسوب می‌شود. کتاب برای نشان‌دادن امکان نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی دو نمونه عینی از این کار را مطرح می‌کند، هرچند این دو نظریه بیش‌تر در قالب اسلامی‌سازی علم اقتصاد فعلی قرار می‌گیرند. از این‌رو، کتاب حاضر برای بدل‌شدن به یک کتاب درسی مناسب در حوزه اقتصاد اسلامی به بازنگری اساسی نیازمند است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد اسلامی، نظریه‌پردازی، کتاب درسی دانشگاهی، علم اقتصاد.

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر یکی از دغدغه‌های اقتصاددانان مسلمان اسلامی‌سازی علم اقتصاد رایج سکولار و تولید علم اقتصاد اسلامی بوده است. برای این کار رویکردهای مختلفی اتخاذ شده است؛ از جمله فقهی، فلسفی، و روش‌شناختی. رویکرد اخیر معتقد است که اگر

* دکترای اقتصاد اسلامی و استادیار دانشکده اهل‌البیت، دانشگاه اصفهان، v.moghadam@ahl.ui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۰۵

روش‌شناسی پژوهش اقتصادی مورد تأیید اسلام باشد، محصول پژوهش علم اقتصاد اسلامی است. کتاب مورد نقد حاضر با چنین دیدگاهی نوشته شده و نویسنده تلاش زیادی کرده است تا طی ویرایش‌های دوم و سوم کتاب را بهبود محتوایی ببخشد.

از آن‌جاکه نقد و بررسی این‌گونه آثار راه را برای تعمیق ادبیات فلسفه و روش‌شناسی اقتصاد اسلامی باز می‌کند، مقاله حاضر بیش‌تر به جنبه‌های محتوایی کتاب می‌پردازد؛^۱ به‌علاوه، بیش‌تر نقدهایی مطرح می‌شوند که نویسنده را برای اصلاحات در ویرایش‌های بعدی کتاب یاری کند. بنابراین، وارد کردن نقدهای متعدد به معنای نفی نقاط مثبت کتاب نیست. در بخش اول مقاله نویسنده، اثر، و چکیده کتاب را معرفی می‌کنیم. در بخش دوم به نقد درون‌اثری و در بخش سوم به نقد برون‌اثری و در آخرین بخش به جمع‌بندی و ارائه پیش‌نهادات می‌پردازیم.

۲. معرفی نویسنده، کتاب، و چکیده کتاب

۱.۲ معرفی نویسنده

نویسنده کتاب، حسن آقانظری، عضو هیئت علمی گروه اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، دارای تحصیلات دانشگاهی و حوزوی است. ایشان دارای مدرک کارشناسی ادبیات عرب از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد سطح عالی فقه و اصول و دکترای حرفه‌ای خارج فقه و مبانی حقوق اسلامی خبرگان در سال ۱۳۷۴ (البته بدون دریافت مدرک از وزارت علوم) است. عنوان رساله دکتری ایشان قاعده حیات است. وی دارای بیش از پانزده سال سابقه تحصیل در درس خارج فقه و اصول و شش سال درس فلسفه اسلامی است.

در سوابق فعالیت‌های آموزشی ایشان تدریس دروس زیر به چشم می‌خورد: مبانی اقتصاد اسلامی، مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، اقتصادنا، فلسفتنا، اقتصاد بخش عمومی، فقه معاملات، اقتصاد اسلامی، و فقه العقود. در سوابق تألیف کتاب ایشان، در سیمت نویسنده یا همکار، نیز عناوین ذیل به چشم می‌خورند: *درآمدی بر اقتصاد اسلامی* (همکار)، *مبانی اقتصاد اسلامی* (همکار)، *پول در اقتصاد اسلامی* (همکار)، *هزینه درآمد دولت اسلامی*، *نظریه پردازی در اقتصاد اسلامی*، *قاعده حیات با رویکرد اقتصادی*، کار، و تولید. به‌علاوه مقالات متعددی در نشریات و همایش‌های داخلی و خارجی ارائه کرده است.^۲

همان‌گونه‌که سوابق تحصیل، تألیف، و تدریس ایشان نشان می‌دهد، تخصص ایشان حوزه فقه به‌ویژه فقه الاقتصاد است، البته در فلسفه اسلامی نیز تحصیل و تدریس کرده‌اند که شاید بتوان آن را تخصص دوم ایشان دانست.

۲.۲ معرفی کتاب

این کتاب نخست با نام نظریه‌پردازی اقتصاد اسلامی از سوی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در سال ۱۳۸۵ به چاپ رسید. ویرایش دوم کتاب با عنوان نظریه‌پردازی علمی اقتصاد اسلامی در سال ۱۳۸۹ منتشر شد و ویرایش سوم آن، که نقد حاضر بدان مربوط است، با هدف تدریس در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری در حکم یکی از منابع اقتصاد اسلامی به صورت درس‌نامه درآمده و منتشر شده است.

کتاب مورد نظر ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از سایر کتاب‌های حوزه اقتصاد اسلامی متمایز می‌کند از جمله:

- اولین کتاب به زبان فارسی در مورد علم و روش‌شناسی اقتصاد اسلامی حول یک موضوع واحد (روش نظریه‌پردازی)؛^۳
- فراتر رفتن از توصیف صرف و تلاش برای ارائه توصیه و حتی روش برای نظریه‌پردازی؛^۴
- برخورداری از بحث اعتباریاتی که نسبتاً به تفصیل بیان شده و جایش در کتاب‌های اقتصاد اسلامی خالی بود؛
- پرداختن به بحث مهم نظریه‌پردازی در مکتب اقتصاد اسلامی، که کتب دیگر کم‌تر متعرض آن شده‌اند؛
- پی‌گیری نویسنده برای منتشر کردن ویرایش‌های دوم و سوم کتاب، در حالی که پیش‌تر کتاب‌های اقتصاد اسلامی به چاپ دوم هم نمی‌رسند، چه برسد به ویرایش دوم؛
- محدود نکردن مطالب به حوزه صرفاً نظری و تلاش برای ذکر دو نمونه از استفاده‌های عملی روش‌شناسی کتاب برای نظریه‌پردازی در حوزه اقتصاد اسلامی.

۳.۲ چکیده کتاب

آن‌گونه که پیش‌گفتار کتاب نشان می‌دهد، دغدغه نویسنده روش‌شناسی نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی است، چراکه معتقد است «بیش‌تر تحقیقات انجام‌گرفته [در حوزه اقتصاد اسلامی] در سطح مسائل اقتصادی است و کم‌تر به روش و متدولوژی این مسائل پرداخته‌اند» (آقانظری ۱۳۹۱: ۳). برای این منظور، نویسنده کتاب خود را در سه بخش

عمده سامان می‌دهد. بخش اول کتاب به دنبال اثبات امکان نظریه‌پردازی علمی اقتصاد اسلامی، بخش دوم به دنبال نشان‌دادن روش نظریه‌پردازی علمی اقتصاد اسلامی، و نهایتاً بخش سوم به دنبال آن است که مواردی را از تجربیات موفق در این زمینه، که به‌زعم نویسنده طبق روش کتاب به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند، نشان دهد.

بخش اول، به‌منزلهٔ مفصل‌ترین بخش کتاب (حدود ۴۵ درصد حجم کتاب) و با عنوان «درآمدی بر امکان نظریه‌پردازی در علم اقتصاد اسلامی» به همین موضع اختصاص دارد. بیش‌تر نویسندگان ترجیح می‌دهند نشان دهند که علم اقتصاد با ویژگی‌هایش می‌تواند دینی و غیردینی باشد، اما نویسنده مسیر طولانی‌تری را انتخاب می‌کند؛ بدین صورت که در گام اول تفاوت علوم اجتماعی را از علوم طبیعی نشان می‌دهد. دلایل این تفاوت به‌اختصار عبارت‌اند از: ۱. علوم انسانی به تحلیل رفتارهای انسان می‌پردازند و این رفتارها براساس اختیار انجام می‌گیرند، درحالی‌که «پدیده‌های طبیعی بدون اختیار و اراده محقق می‌شوند» (همان: ۴۶)؛ ۲. در علوم انسانی خود محقق جزء موضوع مورد مطالعه است؛ ۳. تعریف انسان و ماهیت و چیستی وی قبل از تحقیق در فرایند تحقیق اثر می‌گذارد؛ ۴. رفتارهای انسانی باید در متن و بستر وقوع خود فهم شوند نه آن‌که مانند علوم طبیعی به دنبال علت وقوع آن‌ها باشیم؛ ۵. علوم انسانی از اعتباریات تأثیر می‌پذیرند.

در گام دوم، نویسنده با نقد تعدادی از این دلایل نظر مختار خود را بیان می‌کند: اولاً، پدیده‌های اجتماعی تأثیر زیادی از اعتباریات می‌پذیرند و این اعتبارات از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر فرق می‌کند و ثانیاً، روش تجربی، باوجود تفاوت با کاربرد روش تجربی در علوم طبیعی، به کار تحلیل رفتارهای انسانی نیز می‌آید. نویسنده این دو نتیجه را مبنای کار خود در بقیهٔ کتاب قرار می‌دهد. برای آن‌که نشان دهد علم اقتصاد اسلامی وجود دارد، استدلال می‌کند که هر جامعه‌ای، از جمله جوامع اسلامی، اعتباریات ویژهٔ خود را دارند؛ بنابراین، پدیده‌های اقتصادی نشئت‌گرفته از این اعتباریات متفاوت از پدیده‌های اقتصادی مثلاً کشورهای غیراسلامی‌اند و بنابراین تحلیل آن‌ها علم متفاوتی را نتیجه می‌دهد. در فصول بعد نویسنده به‌جای واژهٔ اعتباریات بیش‌تر از اصطلاح «آموزه‌های اسلامی» استفاده می‌کند، چراکه ممکن است این آموزه‌ها در جامعه اجرایی نشده باشند. از آن‌جاکه این آموزه‌ها بخش اعتباری غیرمشترکی با دیگر جوامع بشری دارند و این بخش اعتباری در بخش واقعی اقتصاد تأثیر می‌گذارد، بنابراین بخش واقعی اقتصاد بیش‌تر جوامع اسلامی تاحدودی متفاوت از دیگر جوامع است. به‌طور خلاصه آموزه‌های اقتصادی اسلام تأثیرات

خاصی در اقتصاد ایجاد می‌کنند و بررسی علمی این تأثیرات به کمک روش تجربی علم اقتصاد اسلامی را ایجاد می‌کند. بنابراین، موضوع علم اقتصاد اسلامی عبارت است از: «تبیین نظام حاکم بر رفتارها و پدیده‌های اقتصادی جامعه که از آموزه‌های اسلامی تأثیر پذیرفته‌اند» (همان: ۹۸). نویسنده در انتهای این بخش استدلال می‌کند که «هر علمی از جمله علم اقتصاد اسلامی بر قضایا و پیش فرض‌های یقینی مبتنی است» (همان: ۱۰۹). این پیش فرض‌ها شامل جهان‌بینی اقتصاد اسلامی و مبانی ارزشی اقتصاد اسلامی است.

بخش دوم کتاب منطقی‌اً به دنبال نشان دادن روش نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی است. برای این کار در فصل اول اثبات‌گرایی و اشکال مختلف آن معرفی و سپس نقد می‌شود. در فصل دوم روش نظریه‌پردازی در مکتب اقتصاد اسلامی بیان می‌شود و در فصل سوم، به منزله مهم‌ترین فصل بخش دوم کتاب، روش نظریه‌پردازی علمی اقتصاد اسلامی بررسی می‌شود. نظریه (فرضیه) از برخورد با یک مشکل برمی‌خیزد. مشکل (مسئله) ایجاد سؤال می‌کند و پاسخ بدان از سوی محقق صاحب نظر در آن موضوع به شکل‌گیری فرضیه می‌انجامد، اما برای آن‌که بتوان فرضیه را به اسلام استناد داد تا علم اقتصاد اسلامی شکل بگیرد، «می‌توان از آموزه‌های ثابت و متغیر اسلامی در زمینه اقتصاد استفاده و متغیر مستقل یا وابسته را از حوزه این آموزه‌ها استنتاج کرد» (همان: ۱۸۹)، زیرا این کار در مرحله گردآوری داده‌ها قرار دارد که مستقل از مرحله دآوری است و خدشه‌ای به تجربه‌پذیر بودن فرضیه وارد نمی‌کند. همین‌که شواهد (یا داده‌ها) نظریه یا فرضیه را تأیید کنند (به جای اثبات)، کافی است؛ البته «تأیید هر قدر نیرومند باشد، توان ایستادگی در برابر ابطال را ندارد» (همان: ۱۹۱).

در بخش سوم و آخر کتاب طی دو فصل روش نظریه‌پردازی علمی دو مسئله مهم در اقتصاد اسلامی با هم تطبیق داده می‌شوند. در فصل اول نظریه تقاضا و بازنگری آن بر اساس آموزه‌های اسلامی و در فصل دوم نظریه جای‌گزینی نرخ سود سرمایه به جای نرخ بهره مطرح می‌شود. تفاوت اصلی ویرایش اول و سوم کتاب همین بخش است که در ویرایش اول فقط دو صفحه حجم دارد، اما در ویرایش سوم به حدود ۵۰ صفحه رسیده است.

۳. نقد کتاب

مسئله کتاب حاضر به دلیل ماهیت خود برای حل شدن نیازمند رویکردی بین‌رشته‌ای است؛ بنابراین، کتاب از علوم مختلفی بهره برده است؛ از جمله: فقه اقتصاد، فلسفه علم، روش‌شناسی اقتصاد، علم اقتصاد، و تاحدی فلسفه. بنابراین، نقد آن هم چندوجهی است و

مطالب متنوعی را دربر گرفته است و مفصل خواهد بود. همان‌گونه که گفته شد، باتوجه به محدودیت حجم مقاله، نقد خود را بیش‌تر بر مباحث محتوایی و علمی اثر متمرکز کرده‌ایم و کم‌تر به نقدهای شکلی خواهیم پرداخت.

قاعده آن است که نخست نقد درون‌اثری مطرح شود؛ یعنی ارزیابی اثر در چهارچوب فروض موردپذیرش نویسنده. برای این کار نقدها را در حوزه‌های مختلف از هم تفکیک می‌کنیم، اما قبل از ورود به نقد مطالب کتاب و بدون نیاز به ورود به مباحث کتاب، نقدی اساسی به کتاب وارد است. کتاب در ابتدا در جایگاه اثری پژوهشی در مرز دانش روش‌شناسی اقتصاد اسلامی به‌نگارش درآمده است، اما بعداً تلاش شده است که با اضافه کردن مطالبی در ابتدا و انتهای هر فصل (مانند اهداف کلی فصل، اهداف رفتاری، واژگان کلیدی، پرسش‌های فصل، و منابعی برای مطالعه بیشتر) به صورت کتاب درسی درآید. معلوم است که این کار چندان موفق نیست؛ هم‌چنان‌که مثلاً کتاب *برجسته/اقتصاد ما* اثر شهید صدر مناسب تدریس در دوره‌های کارشناسی نیست.

۱.۳ نقد درون‌اثری کتاب

۱.۱.۳ مباحث فلسفه علم کتاب

ستون اصلی نویسنده برای بنای اثر انتخاب موضع خود در روش‌شناسی علم است، اما به نظر می‌رسد نویسنده موضع واحد و منسجمی در قبال مکاتب علم‌شناسی اتخاذ نکرده است. به علاوه، نویسنده در هیچ‌جای کتاب به صراحت موضع خود را بیان نمی‌کند، اما شواهد نشان می‌دهد به تجربه‌گرایی به‌ویژه نسخه ابطال‌گرایی آن گرایش دارد. برای مثال، در بیان ویژگی‌های گزاره‌های علمی چنین می‌گوید: «گزاره‌ای براساس روش تجربی بررسی می‌شود که قابلیت ابطال بالقوه را داشته باشد» (همان: ۱۸)، اما انتقادات وارده به اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی را نیز بیان می‌کند. در هنگام معرفی روش‌شناسی برنامه پژوهشی لاکاتوش نقدهای وارد به آن را بیان نمی‌کند که شاید به نظر برسد آن را قبول می‌کند و حتی بحث از بنای هر علمی بر مبنای پیش‌فرض‌ها (یا طبق بیان کتاب: «گزاره‌های یقینی فرض شده» (همان: ۱۰۵))، یا این‌که همه قضایای اقتصاد نیازمند اثبات تجربی نیستند^۵ (همان: ۱۰۱)، این احتمال را تقویت می‌کند؛ درحالی‌که این‌گونه نیست و کتاب استفاده مصرحی از این نظریه نمی‌کند. به‌طور خلاصه، در بخش‌هایی از کتاب به استفاده از روش تجربی در اثبات نظریه‌ها تأکید شده است؛ مثلاً در صفحه ۱۲۹ هر نظریه را نیازمند اثبات می‌داند، حال چه به روش

تجربی چه به روش قیاسی یا کاوش‌های عقلی، اما در مواضع دیگری جز تجربه منابع دیگر را نیز به رسمیت می‌شناسد؛ مانند بحث از آموزه‌های اسلامی که منتج از وحی و روایات‌اند. با وجود این، شواهدی که در ذیل بدان می‌پردازیم نشان می‌دهند که نویسنده اثبات‌گرایی را در ذهن خود دارد.

نخست، با استفاده از کتاب *هویت علم دینی* (باقری ۱۳۸۷) ویژگی‌های اساسی علم دردیدگاه اثبات‌گرایی را بیان می‌کنیم و سپس با استفاده از شواهد درون کتاب نشان می‌دهیم که نویسنده، هرچند تصریح نمی‌کند، این دیدگاه را اساس کار خود قرار داده است: الف) انفکاک علم و متافیزیک؛ ب) انفکاک مشاهده و نظریه (و تقدم مشاهده بر نظریه)؛ ج) انفکاک امر واقع و ارزش؛ و د) انفکاک حوزه‌های داوری و کشف در روش‌شناسی علم.

الف) انفکاک علم و متافیزیک: شاهد اول: از یک‌طرف نویسنده مقصود از علم را علم تجربی می‌داند و از طرف دیگر فقط از تأثیر آموزه‌های اسلامی در رفتارها و اعتباریات سخن می‌گوید و بحث‌های هستی‌شناسانه و معرفتی در مورد آموزه‌های اسلامی مطرح نمی‌کند. شاهد دوم: اگر آموزه ترجمه‌واژه doctrine باشد، به مجموعه‌ای از عقاید و باورها گفته می‌شود که فرد فکر می‌کند یا باور دارد که درست‌اند، اما دلایلی بین‌الذهانی بر درستی آن‌ها در اختیار ندارد. بنابراین، آموزه‌ها متافیزیکی و ذهنی‌اند، درحالی‌که یکی از ویژگی‌های علم تجربی عینی بودن آن شمرده می‌شود.

ب) انفکاک مشاهده و نظریه: کتاب در مواضع متعددی بین مشاهده و نظریه تفاوت قائل می‌شود؛ به‌ویژه درجایی که برای تأیید نظریه (فرضیه) رجوع به شواهد را لازم می‌داند، درحالی‌که نظریات پسااثبات‌گرایی در فلسفه علم مشاهده را گران‌بار از نظریه می‌دانند.

ج) انفکاک امر واقع و ارزش: طبق بیان صفحه ۱۵۴، دانش اقتصاد مشتمل بر سه نوع گزاره دانسته شده است: گزاره‌های هنجاری (بیان‌کننده بایدها و نبایدهای اقتصادی جامعه)، گزاره‌های اثباتی - تحصلی (بیان‌کننده تأثیر و تأثرهای میان واقعیت‌ها و رویدادهای اقتصادی)، و گزاره‌های تدبیری - تجویزی. تمایز قائل شدن بین گزاره‌های اثباتی و هنجاری از تمایز بین امر واقع و ارزش‌ها نشئت می‌گیرد.

د) انفکاک حوزه‌های داوری و کشف: نویسنده به‌کرات این انفکاک را بیان و از آن استفاده می‌کند.

پس از بیان این مقدمه، یک نقد اساسی به کتاب وارد است و آن این‌که با گرایش نسبی کتاب به اثبات‌گرایی ترکیب علم دینی یک ترکیب بدون معناست، چراکه دیدگاه اثبات‌گرا

علم و متافیزیک (در این جا دین) کاملاً از یک‌دیگر جدایند و بنابراین ترکیب علم دینی نیز معنای محصلی ندارد، البته شاید به این نتیجه‌گیری اعتراض شود که کتاب در بعضی موارد دیدگاه‌های مابعد اثبات‌گرایی مانند درهم‌تنیدگی علم و متافیزیک، تأثیر متافیزیک بر علم، یا درهم‌تنیدگی مشاهده و نظریه را نیز پذیرفته است. در این صورت، نقد دیگری وارد می‌شود که چرا کتاب موضعی واحد در قبال مکاتب علم‌شناسی اتخاذ نکرده است. به عبارت دیگر، نمی‌شود بخشی از اثبات‌گرایی را با بخشی از روش‌شناسی لاکاتوشی یا دیگر مکاتب مابعد اثبات‌گرایی درهم آمیخت، چراکه مبانی متفاوتی دارند.

نقدهای فرعی دیگری به مباحث فلسفه علم کتاب واردند که در ذیل آن‌ها را مطرح می‌کنیم:

- کتاب نظریه‌های ابطال‌گرایی و لاکاتوش را مفصلاً مطرح می‌کند، اما نظریه بسیار مهم کوهن را بدون هیچ دلیلی مطرح نمی‌کند؛ در حالی که نظریه لاکاتوش برای فرار از نقدهای وارده به ابطال‌گرایی و علم پارادایم‌محور کوهن مطرح شده و در اصل ترکیبی از آن دو است؛

- با وجود اهمیت جایگاه روش‌شناسی اقتصاد، جای آثاری که به کاربرد فلسفه علم در اقتصاد پرداخته‌اند در کتاب خالی است. برای مثال، در مورد کاربرد ابطال‌گرایی در علم اقتصاد سه کتاب زیر به زبان فارسی وجود دارد: روش‌شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه تبیین می‌کنند اثر معروف بلاگ (۱۳۸۰)، روش تأیید و ابطال در اقتصاد تألیف میرجلیلی (۱۳۸۸)، و درآمدی به روش‌شناسی علم اقتصاد تألیف دادگر (۱۳۸۴)؛

- نویسنده در صفحه ۱۴۲ ادعا می‌کند: «هر چیزی که اثبات‌پذیر باشد، ابطال‌پذیر هم هست». علاوه بر این که چنین جمله‌ای نیازمند ارجاع به منبعی معتبر است، نادرست است. مورد ابطال‌کننده این ادعا گزاره‌های وجودی است؛ چنین گزاره‌هایی اثبات‌پذیرند و نه ابطال‌پذیر، یعنی کشف شیء در اوصاف؛ مثلاً در گزاره زاغ سفید وجود دارد، دیدن زاغ سفید برای اثبات چنین گزاره‌ای کافی است، اما رؤیت مجموعه‌های متعدد و یا منطقه‌های متعدد برای ابطال آن کافی نیست، زیرا کاملاً محتمل است که در مکان مناسب و در زمان مناسب نگاه نکرده باشیم. نمی‌توان با دیدن منطقه‌های متعدد نتیجه گرفت که زاغ سفید موجود نیست. می‌توان از این سخن با جمله «عدم الوجودان لایدل علی عدم

الوجود» تعبیر کرد، البته آن‌گاه که کل مجموعه‌ها و منطقه‌های ممکن را جست‌وجو کرده باشیم، می‌توان گفت: «عدم الوجدان يدلّ علی عدم الوجود» و این وقوعاً غیرممکن است. می‌توان با صرف مشاهده یک زاغ سفید به اثبات «زاغ سفید است» پرداخت، اما نمی‌توان با هیچ مجموعه مشاهده‌شده از زاغ‌های سیاه آن را باطل کرد (شجاعی شکوری ۱۳۸۵)؛

- در صفحه ۱۴۹ نویسنده ادعا می‌کند: «از تجربه نمی‌توان انتظار رسیدن به یقین و اطمینان به علت یا سبب تام یا ناقص را داشت». این ادعا با نظر منطقیون مسلمان متفاوت است. این منطق دانان تجربه را متفاوت از استقرای ناقص می‌دانند و آن را از سنخ بدیهیات ثانویه و قضایای منطقی معرفی می‌کنند و بنابراین مفید یقین می‌دانند. اشراقیون و حتی متکلمانی که با مکتب ارسطویی هم‌خوانی نداشته‌اند با این تقسیم‌بندی موافقت کرده‌اند (خسر و پناه بی‌تا).

استقرای ناقص به این معناست که با مشاهده چند نمونه یک حکم کلی صادر کنیم. مثلاً با مشاهده چند قوی سفید بر سفیدبودن همه قوهای عالم حکم کنیم. از نظر اندیشمندان مسلمان این حکم ظنی است و مفید یقین نیست، چراکه حتی اگر کسی با پیمایش همه قوهای سفید در جهان حکمی مبنی بر سفیدبودن نوع قو صادر کند، باز هم ممکن است در آینده قوی سیاهی پا به عرصه وجود بگذارد و این حکم را باطل کند. درمقابل استقرای ناقص تجربه یا استقرای معلّل قرار دارد که اندیشمندان مسلمان آن را مفید یقین می‌دانند. استدلالی که ابن سینا در باب ارزش منطقی تجربه در برهان شفاء مطرح می‌کند آن است که: «وقتی این مطلب تحقق یابد که سمقونیا مسهل صفر است و این ادعا با تکرار فراوان آشکار گردد، معلوم می‌شود که این تقارن اتفاقی نیست، زیرا امر اتفاقی دائمی یا اکثری نیست» (ابن سینا، به نقل از مصباح یزدی ۱۳۸۶: ۲۷۳).

- در صفحات ۱۸۶ و ۱۸۷، سؤال و مسئله علمی یک‌سان فرض شده‌اند و منشأ ایجاد مسئله علمی هم برخورد با مشکل علمی دانسته شده است، چراکه گفته شده «هر فردی توان طرح سؤال علمی را ندارد، زیرا هرکسی مشکل علمی ندارد»؛ درحالی‌که زمینه‌های شکل‌گیری بسیاری از مسائل علمی در خارج حوزه علم بوده است، مثلاً سفارش‌های دولتی یا انگیزه‌های شخصی (مانند کسب شهرت، ثروت، اعتبار علمی). هم‌چنین، بین سؤال و مسئله هم تفاوت وجود دارد. هر سؤال علمی لزوماً مسئله نیست. هنگامی که سؤال براساس ادبیات

موضوع آن علم فرمول‌بندی شود و معلوم شود دارای جواب نیست و باید حل شود، تبدیل به مسئله علمی می‌شود؛

- کتاب در صفحه ۴۶ به اختلاف علوم طبیعی و علم اقتصاد از نظر موضوع پرداخته است و تلاش دارد آن‌ها را چندان متفاوت نداند که روش تجربی برای علم اقتصاد قابل استفاده نباشد و تنها تفاوت آن دو را در درجه پیچیدگی بیش‌تر جهان انسانی نسبت به جهان طبیعت می‌داند، درحالی‌که توضیح عامل اختیار، که باعث تفاوت ماهوی بین آن دو می‌شود، بیان نشده است.

۲.۱.۳. فقه، فقه الاقتصاد، و مکتب اقتصادی اسلام

- برخلاف عنوان کتاب، نظریه‌پردازی مکتبی در اقتصاد اسلامی نیز در کتاب مطرح شده است. دلیل این کار روشن نیست و شاید توجه هم‌زمان شهید صدر به این دو موضوع در کتاب *اقتصادنا* باشد، اما شهید صدر، در جایگاه فقهی برجسته، در هنگام نوشتن یک کتاب فقهی در حوزه مکتب اقتصاد لازم بود تفاوت کار خود با کار علمی را نشان می‌داد، اما برای اثری در زمینه علم اقتصاد اسلامی چنین تفکیکی موجه نیست، زیرا سؤال پیش می‌آید که چرا نباید از فلسفه اقتصاد اسلامی، اخلاق اقتصاد اسلامی، یا فقه اقتصاد اسلامی سخن گفت؛

- در صفحه ۱۱۲، درمورد اولین راه پیش‌نهادی شهید صدر برای تدوین علم اقتصاد اسلامی از راه تطبیق مکتب اقتصادی اسلام، بیان می‌شود:

تطبیق مکتب اقتصاد اسلامی بر روابط اقتصادی - اجتماعی جامعه و تحلیل و سامان‌دهی علمی پی‌آمدهای عینی عملکرد این مکتب است. چنان‌که اقتصاددانان در نظام سرمایه‌داری این راه را پیمودند ... [و] بعد از تطبیق مکتب اقتصاد سرمایه‌داری، عملکرد عینی آن را تجزیه و تحلیل علمی کردند و فضایی علمی اقتصاد را ... استنتاج نمودند (آفانظری ۱۳۹۱: ۱۱۲).

سخن ما در این‌جا درمورد اقتصاددان است. کسی که به‌دنبال استخراج مکتب و تطبیق آن در زندگی اقتصادی است بیش‌تر یک ایدئولوگ اقتصادی است تا اقتصاددان، چراکه فعالیت وی پیش از استقرار نظام اقتصادی و تحلیل پی‌آمدهای آن است. بنابراین، فعالیت وی پیشینی است، درحالی‌که فعالیت اقتصاددان بیش‌تر پسینی است؛

- در صفحه ۱۲۸ به تیتراژ «جواز شرعی نظریه‌ها» برمی‌خوریم. نظریه تازمانی که نظریه است نیازمند جواز شرعی نیست، مگر در زمان اجرا و آن هم به دلیل آثار و عواقبی که به بار می‌آورد؛
- در صفحه ۱۵۶ تعریف مکتب اقتصاد اسلامی آمده است: «خطوط کلی بایستگی‌ها و نبایستگی‌های اقتصادی که عدالت اقتصادی و رشد تولیدات جامعه را هم‌زمان مورد توجه قرار می‌دهند»؛ در حالی که شهید صدر فقط به عنصر عدالت تکیه می‌کند: «مکتب اقتصادی در این جا به هر قاعده اساسی که با ایده عدالت اجتماعی ارتباط یابد، اطلاق می‌گردد» (۱۳۶۰: ۱۹). متأسفانه بعد از شهید صدر به مفهوم مکتب اقتصادی کم توجهی شد. بعضی آن را از اساس مفهومی شبیه به نظام دانستند، بعضی آن را به فقه تقلیل دادند، و کسانی که آن را قبول کردند نیز برای توسعه آن اقدام چندانی نکردند. نه شهید صدر و نه نویسنده کتاب استدلالی برای این که چرا عدالت یا عدالت و تولید را ملاک قرار می‌دهند ارائه نکرده‌اند. مثلاً طبق قاعده نفی سبیل ممکن است کسی استدلال کند نفی تسلط دول غیرمسلم بر اقتصاد بلاد مسلمین نیز باید چهارچوب نظام‌سازی اقتصادی قرار گیرد؛
- نویسنده در صفحه ۱۵۷ تلاش کرده است از احکام پول به یکی از خطوط کلی مکتب اقتصادی اسلام دست یابد و آن هم نبود بازار بهره و سفته‌بازی و سوداگری در این مکتب است. اولاً، نیازی به مراجعه به احکام پول نبود، چون ربا در اسلام حرام شده است و احکام پول ذکر شده در کتاب از نوع تشخیص مصادیق ریاست. اگر دین مفهوم ربا را توضیح نداده بود و فقط مجموعه‌ای از احکام متفرقه درباره پول را گفته بود که می‌شد از آن‌ها به حکم زیربنایی حرمت ربا رسید، همان رفتن از روبنا به زیربنای مورد نظر شهید صدر رخ می‌داد؛ ثانیاً، سوداگری ارتباطی به بهره ندارد. این که فردی کالایی را بخرد به امید فروش آن پس از افزایش قیمت در آینده، مصداق ربا نیست و حکم خاص خود را دارد؛
- در نمونه دوم از استخراج خطوط کلی به این نتیجه می‌رسد که «مالکیت ارزش افزوده هر ماده و منبع اصلی تابع مالکیت همان ماده و منبع است» (آقانظری ۱۳۹۱: ۱۵۸)؛ در حالی که احکام یادشده نشان می‌دهند همه ارزش افزوده سهم مالک تخم مرغ نیست، چراکه غاصب تخم مرغ که زمینه تبدیل شدن آن به جوجه را فراهم کرده است حق اجرت کارش را دارد که این اجرت از ارزش افزوده پرداخت می‌شود؛

- در صفحه ۱۷۰ که به ملاک‌های تعیین اهم و مهم یا اصول و معیارهای تشخیص اهمیت مصلحت می‌پردازد، هشت معیار را به‌نقل از قرضاوی معرفی کرده است. بسیاری از این ملاک‌ها را می‌توان به یک ملاک عام بازگرداند: ارزش انتظاری فعلی مصلحت‌ها را به‌کمک یک نرخ تنزیل مناسب به‌دست می‌آوریم و با هم مقایسه می‌کنیم. این فرمول هم مصالح آتی و هم مصالح ظنی را در بر می‌گیرد؛
- در هرم سلسله‌مراتب مصالح عامه در صفحه ۱۷۳، در سطح اول باید‌ها و نباید‌های کلی اقتصادی جامعه برشمرده شده است که بهتر بود در آخر آن چند نقطه گذاشته می‌شد، زیرا مطمئناً استقصای کامل به‌عمل نیامده است؛ مثلاً تقویت اقتصاد در برابر تحریم یا کاهش وابستگی به نفت هم می‌توانست جزء آن‌ها قرار گیرد.

۳.۱.۳ مشکل منابع

کتاب به‌لحاظ استفاده از منابع دارای مشکلات زیادی است که در ذیل بیان می‌شوند:

- استفاده از منابع قدیمی: برخی از منابع بسیار قدیمی‌اند؛ برای مثال، کتاب فیلسین شاله ترجمه سال ۱۳۴۶ و کتاب گلدمن چاپ ۱۳۵۷ است. کتاب روش‌شناسی علوم اجتماعی وبر، با وجود اهمیت نویسنده آن، مربوط به حدود یک قرن پیش است و شاید فقط برای آگاهی از نظرهای وی مفید باشد؛ درحالی‌که کتاب‌های چندی در زمینه روش‌شناسی علوم اجتماعی در سال‌های اخیر ترجمه و چاپ شده‌اند؛
- اصرار کتاب برای استفاده از منابع فارسی و استفاده کافی نکردن از منابع خارجی (فقط یک‌چهارم منابع به زبان انگلیسی‌اند)؛
- استفاده کافی نکردن از منابع در دسترس (حتی به زبان فارسی): برای مثال در مورد آرای هایک از کتاب غنی‌نژاد بهره زیادی برده شده، درحالی‌که ایشان در درجه اول یک اقتصاددان است، اما از کتاب معروف باتلر (۱۳۸۷) که به اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی هایک می‌پردازد یا کتاب خود هایک (۱۳۸۰) استفاده نشده است. فصل «اندیشه نظم اجتماعی خودانگیخته» در کتاب فلسفه سیاسی فون هایک تألیف گری (۱۳۷۹) نیز بسیار قابل استفاده بوده است. برای مثال، با وجود مانور زیاد کتاب بر روش‌شناسی ابطال‌گرایی، اما فقط از چند کتاب معدود در این زمینه استفاده شده است. برای مثال، از کتاب اصلی خود پوپر با عنوان حدس‌ها و ابطال‌ها: رشد

شناخت علمی (۱۳۷۵)، کتاب لازمی با عنوان درآمدی تاریخی به فلسفه علم (۱۳۸۵)، و کتاب فلسفه علم در قرن بیستم نوشته گیلیس (۱۳۸۱)، که مطالب متعددی در مورد ابطال گرایی و مسائل آن دارند، استفاده نشده است. هم‌چنین، برای مسائل و مشکلات «پوزیتیویسم منطقی» می‌توانست از کتابی به همین نام تألیف بهاء‌الدین خرمشاهی بهره ببرد؛

- استفاده نکردن از منابع دست‌اول: برای مثال در صفحات ۵۸ و ۵۹، که از ادعای بعضی دانشمندان برای تبعیت علوم اجتماعی از روش علم طبیعی سخن می‌گوید، به مقاله‌ای از آقای سعید زیباکلام ارجاع داده شده که دست‌اول نیست؛ مضاف بر این که دارای رتبه علمی - پژوهشی نیز ندارد؛

- برای توضیح روش، روش‌شناسی، و معرفت‌شناسی در صفحه ۱۳۸ از یک منبع غیرمعتبر استفاده شده است. از آن‌جا که تعریف معرفت‌شناسی دچار مناقشات مختلفی است، بهتر است از آخرین تعاریف معتبر استفاده کرد و برای این کار رجوع به دایرةالمعارف‌های فلسفه علم، معرفت‌شناسی، و مانند آن ضروری است؛

- در صفحه ۱۳۹ برخی از اصول موضوعه علم اقتصاد برشمرده شده، درحالی که به هیچ منبعی ارجاع داده نشده است.

- در صفحه ۱۳۹ با یک واسطه (غنی‌نژاد ۱۳۷۶) از ناسا سینیور نقل می‌کند که «علم اقتصاد مبتنی بر استنتاج قیاسی از برخی قضایای بدیهی و حقیقی است و با تجربه می‌توان صحت گزاره‌های استنتاج‌شده از این قضایای بدیهی را اثبات کرد». این گزاره دو مشکل دارد: اولاً، دارای منبع دست‌اول نیست و ثانیاً، اشتباه است، چراکه اگر قضایایی بدیهی باشند، با استنتاج قیاسی از آن‌ها به قضایای یقینی می‌رسیم و دیگر نیازی به تجربه نیست. در این‌جا مشکل منبع دست‌دوم روشن‌تر می‌شود، چراکه معلوم نیست این اشتباه از ناسا سینیور است یا منبعی که از وی نقل قول کرده است؛

- بی‌دقتی در ارجاع: در صفحات ۱۴۹ و ۱۵۰ مطلبی را از علامه طباطبایی نقل کرده، اما منبع آن کتابی از آقای جوادی آملی است. مراجعه به کتاب مذکور روشن کرد که آن مطلب فاقد ارجاع به کتاب علامه است. با توجه به آن که آقای جوادی آن مطلب را تلقی به قبول کرده‌اند، بهتر بود نویسنده به خود ایشان ارجاع می‌داد (جوادی آملی ۱۳۷۲: ۲۲۳)؛

- معرفی منابع غیرمرتبط یا کم‌ارتباط: برای مثال، در منابعی برای مطالعه بیشتر فصل دوم از بخش دوم، صفحه ۱۷۵، کتاب *مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی* ذکر شده است که به هیچ وجه مرتبط نیست. هم‌چنین، برای فصل اول از بخش اول، کتاب *شناخت‌شناسی در قرآن* آقای جوادی آملی معرفی شده است که چندان مرتبط و مناسب نیست و خواننده مبتدی را دچار سردرگمی می‌کند.

۴.۱.۳ نقدهای نگارشی و ویرایشی

کتاب ویرایشی اساسی نیاز دارد، چراکه متن چندان روان نیست و در بعضی جاها حتی گویای منظور نویسنده نیز نیست. به‌علاوه، ارتباط منطقی بین پاراگراف‌ها در بعضی صفحات روشن نیست. برای نمونه، در ذیل به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- نثر کتاب یک‌دست نیست. بعضی جاها فقهی و بعضی اوقات فلسفی است و به‌رحال برای دانشجویان و دانش‌آموختگان اقتصاد چندان مناسب نیست. هم‌چنین، از اصطلاحات تخصصی غیرمتناسب با خوانندگان نوعی کتاب به‌کرات استفاده شده است؛ برای مثال، مساوق (آقائظری ۱۳۹۱: ۲۹)، مدلول مطابقی یا التزامی (همان: ۸۸)، و تحصیلی (همان: ۱۴۴) که باید با واژه جافتاده‌تر اثباتی جای‌گزین شود؛

- برخی اوقات پاراگراف‌های پشت‌سرهم ارتباط منطقی ندارند یا حداقل ارتباط آن‌ها به‌سختی درک می‌شود؛ برای مثال، در صفحه ۳۱، هانس آلبرت را از جمله متفکرانی می‌داند که معتقد است در استفاده عملی از علم به اصل آزادی از ارزش نیاز است، اما در پاراگراف بعد ناگهان بیان می‌کند: «به این دلیل گفته می‌شود که تئوری‌های علوم اجتماعی بیان‌گر ارزش‌های نسبی نویسندگان و نظریه‌پردازان هستند ...» (همان: ۳۱)؛

- در صفحات ۵۰ و ۶۲ طول پاراگراف زیاد (بیش‌تر از یک صفحه) است؛
- استفاده از اصطلاحات غیرتخصصی: برای مثال، «تحویل دادن پول در قالب حساب جاری» (صفحه ۴۲، به‌جای اصطلاح جافتاده سپرده‌گذاری)؛
- استفاده بیش‌ازحد از واژه غیرمأنوس نبایستگی در صفحه ۱۵۵ (۶ بار)؛
- در فصل سوم بخش دوم کتاب، که کتاب از نیمه گذشته و نویسنده به‌تفصیل در مورد اقتصاد اسلامی، علم، و نظریه سخن گفته است، تازه کتاب به‌دنبال تعریف

دقیق این مفاهیم برمی آید؛ مثلاً در صفحه ۲۱ معیارهای اعتبار نظریه‌های علمی را بیان کرده است، در حالی که در صفحه ۱۸۱ تازه به دنبال تعریف علم است؛ البته در این تعاریف هم به جای استفاده از فرهنگ‌نامه‌های فلسفه علم^۷ از منابع غیراصیل استفاده شده است؛

- در صفحه ۱۸۴ از اصطلاح عینیت علوم انسانی استفاده شده، در حالی که قبلاً عینیت علم توضیح داده نشده است.

۵.۱.۳ ادعاهای غیردقیق و غیرعلمی

یکی از مشکلات کتاب ادعاهای غیردقیق است. در برخی دیگر، اگرچه ادعا دقیق است، اما استدلال ارائه شده برای آن چندان قوی نیست. چند نمونه در ذیل آورده شده است:

- در صفحات ۷۱ و ۷۲ نویسنده می‌خواهد اثبات کند که در جوامع غربی نخست مطلوب بودن وجود بهره مفروض گرفته شده است و سپس نظریات بهره به دنبال توجیه درستی و کارایی آن برای فعالیت نظام اقتصادی برآمده‌اند. در این جا کتاب دچار خلط انگیزه و انگیزه شده است، چراکه حتی اگر این چنین نیز باشد، باز هم ارزش استدلال‌ها زیر سؤال نمی‌رود؛

- در صفحه ۷۹ ادعا شده است که «درمقابل بهره رابطه حقوقی دیگری به عنوان بازدهی یا سود سرمایه قرار دارد». سؤال این است که آیا می‌توان گفت یک رابطه حقوقی درمقابل یک رابطه حقوقی دیگر قرار دارد؟ در غرب هم بهره وجود دارد و هم سود سرمایه و هر کدام نهاد خاصی اند و درمقابل یکدیگر نیز نیستند؛

- ادعای غیردقیق: «بی‌شک یکی از پدیده‌های اعتباری اقتصاد پول است. این پدیده اعتباری عامل اصلی پیدایش بخش اعتباری اقتصاد هر جامعه‌ای است» (همان: ۸۰). با توجه به تعریف اعتبار، پول فقط یکی از اعتبارات اقتصاد است. استخدام کردن، خرید و فروش، انواع قراردادها، و مانند آن بدون پول نیز می‌توانند وجود داشته باشند. شاید منظور نویسنده بخش اسمی اقتصاد باشد، نه بخش اعتباری اقتصاد؛

- جملات کم‌دقت علمی: در صفحه ۸۱ (خط دوم) گفته شده است که «از نظر اقتصاد کلان نگره‌داری پول برای جامعه ایجاد نقدینگی نمی‌کند». این جمله بدون هیچ توضیح اضافی آمده و نامفهوم است. در پاراگراف دوم همین صفحه بیان می‌شود که «با معرفی پول، مبادله‌کننده نیازی به جمع‌آوری این اطلاعات درباره قیمت‌های

نسبی ندارد و می‌تواند با سرعت و سهولت بیش‌تر مبادله کند. حتی با معرفی پول هم خرید براساس قیمت‌های نسبی صورت می‌پذیرد، اما محاسبه قیمت‌های نسبی برای خریدار ساده‌تر است؛

- در صفحه ۸۱ گفته شده است که «پول موجب تسهیل و تسریع مبادلات می‌شود. به همین دلیل، انگیزه تولید افزایش می‌یابد و منابع بالقوه بیش‌تری در سایه فعالیت‌های تولیدی به صورت کالا و خدمات عرضه می‌گردد و در نتیجه رشد تولید و رونق و توسعه شکل می‌گیرد». اگر منظور نویسنده از توسعه «development» باشد، باید گفت که ابداع پول سابقه چند هزارساله دارد، درحالی‌که توسعه به مفهوم مدرن آن سابقه حداکثر چند صدساله دارد؛

- در پانوشت صفحه ۸۵ گفته شده است که کم‌یابی ذاتی با آیات ذیل ناسازگار است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (حجر: ۲۱) و «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» (شوری: ۲۷).

اتفاقاً به نظر می‌رسد این آیات کم‌یابی را تأیید می‌کنند، چراکه در آیه اول قدر معلوم یعنی اندازه معین و در آیه دوم صحبت از بسط‌ن دادن رزق برای بندگان از بیم سرکشی آنان است. درثانی اگر کم‌یابی وجود نداشته باشد، چگونه قیمت پدید می‌آید؟ شاید استناد به آیه ۱۰ سوره مبارکه فصلت برای منظور نویسنده بهتر بود: «وَجَعَلْ فِيهَا رَوَاسِيًّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ» (فصلت: ۱۰): «و در [زمین] از فراز آن [لنگرآسا] کوه‌ها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد [که] برای خواهندگان درست [و متناسب با نیازهایشان] است» (صدر ۱۳۶۰).

به نظر می‌رسد در بحث کم‌یابی باید بین تولید و توزیع تمایز قائل شد. هم‌چنان‌که آیات فوق‌الذکر اشعار دارند، زمین می‌تواند حوائج همه بندگان را تأمین کند، اما توزیع نابرابر آن بین بندگان موجب پدید آمدن قیمت به منظور تخصیص آن می‌شود و البته گاهی اوقات بازار دچار شکست می‌شود و سهم بعضی از بندگان به آنان نمی‌رسد.

۲.۳ نقدهای برون‌اثری

در این بخش به صورت خلاصه مفروضات بنیادین اثر شامل علم در اسلام، تعریف مکتب اقتصادی، و تجربه‌گرایی و روش‌گرایی را ارزیابی می‌کنیم.

۱.۲.۳ علم در اسلام

معضل مهمی که در باب علم دینی مطرح است و آفت مباحث علمی است مغالطه اشتراک لفظی است. برخی از محققان تلقیات متفاوتی از علم و دین دارند، اما آن‌ها را یکسان می‌پندارند و سپس در باب امکان یا عدم امکان علم دینی به مباحثه می‌پردازند، در حالی که هنوز محل نزاع کاملاً معلوم نشده است. اگر علم در معنای اثبات‌گرایانه آن و دین به معنای مجموعه گزاره‌ها در متون مقدس دینی (شامل آموزه‌ها) قلمداد شود، هیچ‌گونه تصویر معقولی از علم دینی، از جمله علم اقتصاد اسلامی، ممکن نیست.

در اندیشه اسلامی اولاً، علم منحصر در علم تجربی نیست و منابع دیگری هم‌چون وحی و قول معصوم نیز برای کسب معرفت وجود دارد؛ ثانیاً، روش علمی نیز منحصر به تجربه نیست و روش‌های عقلی و نقلی نیز برای تولید علم دینی وجود دارد. هم‌چنان‌که فلسفه اسلامی و فقه از این دو روش ایجاد شده‌اند و دور از انتظار نیست که این دو روش برای تولید بخشی از علوم انسانی اسلامی کاربرد داشته باشند. بنابراین، بسیار مناسب بود که نخست نویسنده ماهیت علم در اندیشه اسلامی و غربی را متذکر می‌شد و سپس تعریف مختار خود را مستدلاً بیان می‌کرد.

۲.۲.۳ مکتب اقتصادی

مهم‌ترین مشکل در مورد مکتب اقتصادی در کتاب تعریف آن است که با تعریف شهید صدر کاملاً متفاوت است، اما هیچ اشاره‌ای به این تفاوت نشده است. در صفحه ۱۰۷ گفته شده است: «نظریه‌های مربوط به حوزه مکتب اقتصادی اسلام، بیش‌ازهمه به حوزه احکام حقوقی و مفاهیم پیش‌های اسلامی مرتبط بوده و هدف اصلی محقق در این حوزه کشف قصد شارع است» و بنابراین، «روش رسیدن به مکتب اقتصادی اسلام مشابه روش اجتهاد فقهاست»، در حالی که اگر نظر شهید صدر را ملاک بگیریم، «مکتب اقتصادی، با مجموعه نظریات و قواعد آن، زیربنا و مقررات و قوانین روبنا را تشکیل می‌دهد ... در نتیجه قانون روبنایی است که مکتب بدان شکل می‌دهد» (صدر ۱۳۶۰: ۲۸۰). در نتیجه، شهید صدر مکتب اقتصادی را بیش‌تر شبیه زیربنایی می‌داند که نظام حقوقی اسلام در حکم روبنا از آن استخراج می‌شود. بنابراین، از نظر شهید صدر اگرچه برخی از جنبه‌های مکتب اقتصادی اسلام را «مستقیماً می‌توان از نصوص استنباط کرد، ولی افکار مهمی هم وجود دارند که از نصوص استنباط نمی‌شوند، بلکه به‌طور غیرمستقیم یعنی از روبناها نتیجه می‌گردد» (همان: ۲۷).

بنابراین تعریف مکتب طبق نظر شهید صدر متفاوت از تعریف مکتب در کتاب است و کشف قصد شارع در آن موضوعیت ندارد. مثلاً، شهید صدر بیان می‌کند که نمی‌دانیم در اسلام «کدام یک از سه عامل کار، احتیاج، آزادی مبنای نظری برای مالکیت خصوصی به حساب می‌آیند» (همان: ۲۸۳)، اما با تعریف نویسنده کتاب، مکتب شباهت زیادی به فقه الاقتصاد دارد؛ مثال‌های کتاب هم مؤید این نظر است. مثال کتاب در مورد مکتب اقتصادی این است: «آیا جریمه تأخیر تسهیلات رباست» (همان: ۱۰۷). این سؤال مکتبی نیست، بلکه فقهی است. فقیه نخست تعریف شارع از ربا را استخراج و سپس مصادیق آن را بیان می‌کند. به نظر می‌رسد سؤال مکتب اقتصادی این است: چرا ربا ظلم است؟ یعنی رفتن از روبنا به زیربنا و علت تحریم ربا.

۳.۲.۳ ارزیابی تجربه‌گرایی

تجربه‌گرایی دارای اشکال متفاوتی از قبیل اثبات‌گرایی، تأییدگرایی، و ابطال‌گرایی است، اما ویژگی همه آن‌ها این است که به روش تجربی اصالت می‌دهند. یعنی تجربه است که علم را از غیر علم متمایز می‌کند. با توجه به نقدهایی که کتاب خود به تجربه‌گرایی وارد کرده است قصد ورود به آن را نداریم. فقط سؤال این است که از بین مکاتب مختلف فلسفه علم، چرا نسخه قدیمی تجربه‌گرایی، یعنی ابطال‌گرایی، انتخاب شده است؟ البته، همان‌گونه که گفته شد، نویسنده تکلیف خود را با مکاتب علم‌شناسی کاملاً معین نمی‌کند و نوعی دودلی در برخورد با آن‌ها به چشم می‌خورد. بهتر بود کتاب در ابتدا مکاتب مختلف فلسفه علم را مطرح می‌کرد و با بررسی نقاط قوت و ضعف هر یک و ماهیت علم اقتصاد از بین آن‌ها یکی را اساس کار خود قرار می‌داد. با وجود این، باز هم به نظر نمی‌رسد که تجربه‌گرایی گزینه اول باشد، چراکه دستاوردهای چند دهه اخیر فلسفه علم اشکالات زیاد آن را آشکار کرده است و حداقل سه مکتب «علم پارادایم‌محور» کوهن، «روش‌شناسی برنامه‌های پژوهشی» لاکاتوش، و «علم به مثابه فعالیت حل مسئله» لائودن (Laudan 1977; Laudan 1981) در این زمینه مطرح شده‌اند؛ البته در دوره‌ای مکاتب کوهن و لاکاتوش نیز مورد توجه روش‌شناسان اقتصاد قرار گرفته‌اند. در کنار آن‌ها بعضی مکاتب فلسفه علم ویژه علوم انسانی، مانند تفسیرگرایی، نیز مطرح‌اند که کتاب توجه اندکی به آن‌ها داشته است.

۴.۲.۳ اصالت روش یا روش‌گرایی^۸

فلسفه در یونان باستان تعریف متفاوتی از فلسفه در زمان حاضر داشت و همه علوم و دانش‌های زمان از جمله هستی‌شناسی را در بر می‌گرفت، اما در سنت فلسفه اسلامی آن را

به «علم به احوال وجود بما هو وجود» تعریف کرده‌اند و بنابراین فلسفه به هستی‌شناسی محدود شد، اما انحطاط فلسفه در قرون وسطی و تبدیل آن به مجادلات لفظی، تصورات مبهم، استدلالات مغالطی، و نتایج متعارض دکارت را بر آن داشت که طرحی نو درافکند. وی معتقد بود اگر روش مناسبی شبیه روش ریاضی به کار گرفته شود، فلسفه می‌تواند به عینیت و یقین مشابهی دست یابد. از نظر وی به‌کارگیری روش صحیح می‌توانست فلسفه، مابعدالطبیعه، و حتی علم اخلاق را به معنای کامل کلمه به صورت علمی درآورد. این چنین بود که کم‌کم مسئله روش موضوعیت پیدا کرد. هم‌چنین، بسط و گسترش روش تجربی در علوم طبیعی موجب تقویت این نظریه شد که همه معرفت بشر مبتنی بر آشنایی مستقیم با حوادث بیرونی و درونی است. با ترکیب روش‌گرایی و اصالت تجربه، اصالت روش تجربی یا تجربه‌گرایی زاده شد و بدین ترتیب وجودشناسی به تدریج از سنت فلسفی غرب کنار رفت و با روش‌شناسی و آن هم عمدتاً روش تجربی جای‌گزین شد. تحولات روش‌شناختی در حوزه فلسفه علم به ارائه مکاتب مختلف روش‌شناسی هم‌چون اثبات‌گرایی، تأیید‌گرایی، و ابطال‌گرایی منجر شد و هر کدام نیز موردنقدهای فراوانی قرار گرفتند، اما خود اصالت روش با نقدی مواجه نشد. اگر علوم انسانی اسلامی، که می‌خواهد از فلسفه اسلامی و وحی و روایات (عقل و نقل) نیز بهره‌پذیرد، به اصالت روش روی آورد، از میان سه روش عقلی، نقلی، و تجربی فقط باید یکی را بپذیرد و با هر انتخابی منابع معرفتی مهمی را تعطیل می‌کند. مثلاً، اگر تجربه‌گرایی را بپذیرد، نتیجه آن تعطیل عقل فلسفی و عقل وحیانی است و محصول نهایی آن علمی زمینی و غیریقینی است که هرچند ممکن است از آیات و روایت نیز بهره‌برده باشد، اما راهی به آسمان معنا ندارد. مثلاً، اقتصاددان سکولار با هر تعداد مشاهده به مفهوم رزق دست نمی‌یابد و بنابراین آن را با درآمد جای‌گزین می‌کند. مشابه آن برای مفاهیمی هم‌چون برکت، ابتغای فضل الهی، بسط رزق و ارتباط آن با تقوا، و ارتباط خشک‌سالی با نپرداختن زکات نیز اتفاق می‌افتد و این مفاهیم جایی در اقتصاد اسلامی‌ای که بدین ترتیب تولید می‌شود نخواهد داشت.

۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادات

هدف اصلی مؤلف در این کتاب، ایجاد روشی برای نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی است و برای این هدف، بدون آن‌که تصریح کند، از اثبات‌گرایی بهره می‌برد. با وجود منابع متعدد معرفت در اسلام، شامل تجربه، عقل، و وحی، اثبات‌گرایی زیربنای مناسبی برای تولید علم دینی نیست. برنامه‌های پژوهشی لاکاتوشی، با وجود نقدهای وارده به آن، ابزار مناسب‌تری

برای تولید علم دینی است و باتوجه به گرایش کتاب به سمت آن، بهتر است نویسنده در یک فصل مفصل این روش‌شناسی را مستقلاً در حکم موضع خود انتخاب کند و بقیه کتاب را براساس آن بنا کند، البته باید به نقدهای وارد شده بر آن نیز پاسخ داده شود. از بین مکاتب اقتصادی نیز مکتب نهادگرایی ظرفیت بیشتری برای ایجاد علم اقتصاد اسلامی دارد.

- از آن‌جا که فلسفه علم رشته تخصصی مؤلف محترم نیست، پیش‌نهاد می‌شود ویرایش جدید کتاب به هم‌راه یک متخصص فلسفه علم یا روش‌شناسی اقتصاد نوشته شود؛

- ویراستاری کتاب باید به چند متخصص سپرده شود تا از ابعاد مختلف فقهی و اقتصادی فلسفه علم و مانند آن اصلاحاتی صورت پذیرد؛

- اگر قرار باشد کتاب ویرایش جدیدی پیدا کند، استفاده از منابع مفیدی چون هاوسمن (۱۳۹۱) و زریباف (۱۳۹۱) می‌تواند به بخش‌های فلسفه علم کتاب کمک کند؛

- کتاب باید معلوم کند چگونه می‌توان منابع شناخت چندگانه در اسلام از جمله مباحث معرفتی و هستی‌شناسانه قرآنی، روایی، و فلسفی را برای نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی مورد استفاده قرار داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نقدهای شکلی را به فرم‌های داوری شورای بررسی متون و کتب درسی واگذار می‌کنیم.
۲. برگرفته از رزومه ایشان که روی وبسایت پژوهشگاه حوزه و دانشگاه به آدرس www.rihu.ac.ir موجود است.
۳. تا آن‌جا که نگارنده اطلاع دارد.
۴. ادامه سنت پیداکردن «روش علمی» در فلسفه علم که البته به شکست انجامید. پس‌از آن، فلاسفه علم بلندپروازی را کنار نهادند و وظیفه خود را فقط توصیف فعالیت دانشمندان قرار دادند.
۵. در صفحه ۱۰۱ نویسنده اذعان می‌کند که همه قضایای اقتصاد نیازمند آزمون تجربی نیستند: قضایایی از قبیل «هر انسانی حداکثر سود و منفعت خود را جست‌وجو می‌کند» یک قضیه بنیادین و چشمه جوشان بسیاری از قضایای دیگر در علم اقتصاد کلاسیک است. هیچ اقتصاددانی مدعی نیست که چنین قضیه بنیادینی با روش تجربه اثبات یا تأیید شده است. از این دست قضایا در این منظومه معرفتی و علم اقتصاد اسلامی نیز وجود دارد (۱۰۱).

- در این جا نویسنده به گونه ای کوهنی و لاکاتوشی می شود و از مبنای تجربه گرایانه خود دست برمی دارد.
۶. در این نوع استقرا علت حکم کشف می شود؛ برخلاف استقرای محض که در آن فقط مشاهده است و علت حکم استنباط نمی شود.
۷. از جمله Newton-Smith 2001; Sarkar and Pfeifer 2006.
۸. در این قسمت از سوزنچی (۱۳۸۹: ۲۴-۴۴) بهره برده شده است.

کتاب نامه

- آقائیزی، حسن (۱۳۹۱)، *درس نامه نظریه پردازی علمی اقتصاد اسلامی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باتلر، ایمون (۱۳۸۷)، *اندیشه های سیاسی و اقتصادی هایک*، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: نشر نی.
- باقری، خسرو (۱۳۸۷)، *هویت علم دینی، نگاهی معرفت شناختی به نسبت دین با علوم انسانی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بلاگ، مارک (۱۳۸۰)، *روش شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه تبیین می کنند*، ترجمه غلامرضا آزادارمکی، تهران: نشر نی.
- پوپر، کارل (۱۳۷۵)، *حس ها و ابطال ها: رشد شناخت علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲)، *شناخت شناسی در قرآن*، قم: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- خسروپناه، عبدالحسین (بی تا)، «جزوه فلسفه علم: منطق استقرای علمی»، گفتار اول، منتشر نشده.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۴)، *درآمدی بر روش شناسی علم اقتصاد*، تهران: نشر نی.
- زربباف، سید مهدی (۱۳۹۱)، *تحلیلی بر سیر شناخت و روش شناسی علم اقتصاد*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- سوزنچی، حسین (۱۳۸۹)، *معنا، امکان، و راه کارهای تحقق علم دینی*، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شجاعی شکوری، محمد (۱۳۸۵)، «ابطال گرایی در بوتۀ نقد»، فصل نامه معرفت فلسفی، ش ۱۴.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۶۰)، *اقتصاد ما*، ترجمه مهدی فولادوند، بی جا: بنیاد علوم اسلامی.
- غنی نژاد، موسی (۱۳۷۶)، *مقدمه ای بر معرفت شناسی علم اقتصاد*، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه.
- گری، جان (۱۳۷۹)، *فلسفه سیاسی فون هایک*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- گیلیس، دانالد (۱۳۸۱)، *فلسفه علم در قرن بیستم*، ترجمه حسن میانداری، تهران: سمت.
- لازی، جان (۱۳۸۵)، *درآمدی تاریخی به فلسفه علم*، ترجمه علی پایا، تهران: سمت.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶)، *شرح برهان شفا*، ج ۱، ۲، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۹۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هفدهم، شماره سوم، مرداد و شهریور ۱۳۹۶

مقدم، وحید و محمدواعظ برزانی (۱۳۸۸)، «جایگاه رئالیسم و ابزارگرایی در روش‌شناسی علم اقتصاد»، فصل‌نامه روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۵۸.

مگی، بریان (۱۳۵۹)، پوپر، ترجمه منوچهر بزرگ‌مهر، تهران: خوارزمی.

میرجلیلی، سید حسین (۱۳۸۸)، روش تأیید و ابطال در اقتصاد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هاوسمن، دانیلام (۱۳۹۱)، فلسفه اقتصاد، مروری بر ادبیات، ج ۱، ترجمه سید حسین رضوی‌پور، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

هایک، فریدریش فون (۱۳۸۰)، قانون، قانون‌گذاری، و آزادی: گزارش جدیدی از اصول آزادی‌خواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی؛ قواعد و نظم، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد، تهران: طرح نو.

Laudan, Larry (1977), *Progress and its Problems: Toward a Theory of Scientific Growth*, London: Routledge and Kegan Paul.

Laudan, Larry (1981), "A Problem-Solving Approach to Scientific Progress", in I. Hacking (ed.), *Scientific Revolutions*, Oxford: Oxford U.P.: Readings in Philosophy Series.

Newton-Smith, W. H. (ed.) (2001), *A Companion to the Philosophy of Science*, Massachusetts: Blackwell.

Sarkar, Sahotra and Jessica Pfeifer (eds.) (2006), *The Philosophy of Science: An Encyclopedia*, New York: Routledge.